



الگوی معلمی

ابراهیم اصلانی

توصیف استادی چون دکتر علی اکبر شعاری نژاد، کاری دشوار است. با چه واژه‌هایی می‌توان از کسی صحبت کرد که سال‌ها با تدریس و تألیف، به آموزش و پرورش ایران خدمت کرده است؟ بیش از نیم قرن معلمی، بزرگ‌ترین افتخار دکتر شعاری نژاد است و به تعبیری می‌توان گفت، تمام روزگار خوش او با معلمی سپری شده است. به عنوان کسی که افتخار شاگردی دکتر شعاری نژاد را داشته‌ام، او را معلمی برجسته می‌دانم. او معلمی را مانند همه‌ی شئون دیگر زندگی‌اش، کاری بسیار جدی می‌داند و در تمام سال‌های تدریس، برای آن ارزش و منزلتی خاص قائل بوده است. وی اعتقاد دارد، تمامی کارهای معلم باید تعریف شده باشند و بر مبنای اصولی مشخص انجام گیرند. مرور کتاب‌های آخر شعاری نژاد نشان می‌دهد که او انسانی ژرف‌اندیش، واقع‌بین، نکته‌سنج و حساس است، به جرأت می‌توان گفت، نگاه تعاملی او به مسائل آموزش و پرورش ایران، کم‌نظیر است. شعاری نژاد انسانی است که به بنیادها و مبانی، توجهی ویژه دارد و در تعقیب خط فکری او، همه‌چیز به فلسفه ختم می‌شود. به اعتقاد وی، فلسفیدن در هر مقوله، بهترین نشانه‌ی دردمند بودن در آن مقوله است. فلسفیدن یعنی:

- کنجکاو بودن

- تیز و حساس بودن

- انتقادی و فراتر اندیشیدن

- به تحلیل و ترکیب روابط پدیده‌ها پرداختن

- به وضع موجود قانع نشدن

- دنبال وضع مطلوب بودن و تلاش کردن.

باور دکتر شعاری نژاد به اهمیت فلسفه‌ی زندگی و فلسفه‌ی تربیت، از او انسانی تحلیل‌گر، نقاد و دردمند ساخته است که بهترین تجلی این ویژگی‌ها را می‌توان در معلمی‌اش دید. او معلمی است که برای لحظه‌لحظه‌ی کلاس برنامه دارد و از جزئی‌ترین تا اصلی‌ترین کارش در کلاس، از اصولی خاص تبعیت می‌کند.

از ویژگی‌های کسی که به عنوان الگوی معلمی از او یاد می‌کنم، مثال‌هایی می‌آورم تا معلمان و مدیران و همه‌ی کسانی که با مدرسه‌ودانش‌آموز سروکار دارند، ببینند تا چه اندازه می‌توان کاری را جدی و هدفمند انجام داد.

- دکتر هیچ‌گاه حتی در حد یک دقیقه هم دیر به کلاس نمی‌آمد. همیشه حداقل چند دقیقه زودتر از وقت مقرر در کلاس حاضر می‌شد و وقتی ما بعد از ایشان می‌رسیدیم، با لبخند می‌گفت: ببخشید که ما زودتر آمدیم! چند هفته پس از شروع سال، دیگر کسی از سر این که شرمند نشود، نمی‌توانست دیر سر کلاس حاضر شود و همه زودتر از استاد، سر جایشان حاضر بودند. او یک بار دیر به کلاس آمد که هفته‌ی قبل و از پیش اعلام کرده و دلیلش را هم گفته بود.

- دکتر همیشه تخته را با دست چپ پاک می‌کرد و توجیهش این بود که چون همیشه با دست راست می‌نویسیم، دست چپ تنبل می‌شود. حتی نوع تخته پاک کردنش روش خاصی داشت. تخته را باید از چپ به راست و در امتداد یک خط مستقیم پاک کنی و همین طور پایین بیایی تا نقطه‌ی آخر!

در ذهن خودتان تصور کنید چه جوری تخته را پاک می‌کنید؟ آیا می‌توانید تحلیل کنید که چرا هر کار معلم باید از مبنای مشخصی برخوردار باشد؟

- دکتر تخته را بسیار منظم و طبقه‌بندی شده می‌نوشت و اعتقاد داشت، معلمی که روی تخته درهم‌برهم و نامرتب می‌نویسد، از نظم ذهنی برخوردار نیست. رسم دکتر این بود که هر جلسه جمله‌ای درشت را با خط زیبا و چند رنگ روی تخته می‌نوشت و به شوخی می‌گفت، به تناسب نام فامیلم، باید شعارم را بدهم!

- دکتر با وجود سن و سالش، هیچ وقت در کلاس نمی‌نشست و اعتقاد جدی داشت که معلم نباید بنشیند. فقط وقتی کسی کنفرانسی داشت، او بر یکی از صندلی‌های کلاس و نه صندلی استاد، می‌نشست و مانند بقیه گوش فرا می‌داد.

- دکتر گاهی سؤالی می‌کرد، ایرادی می‌گرفت، نکته‌ای را یادآور می‌شد و همه را از نکته‌سنجی و دقتش به تعجب و امید داشت. در جلسه‌ای که نوبت کنفرانس یکی از دانشجویان بود، پرسید: من کجای کلاس بنشینم بهتر است؟ و این موضوعی شد برای تأمل در مدیریت کلاس و توجه به زوایای گوناگون آن.

- دکتر برای «تعریف» واژه‌ها اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل بود و این حساسیت را در ما هم تحریک می‌کرد. اعتقاد داشت، بدون وحدت در تعریف یک واژه، نمی‌توان درباره‌ی آن بحث و گفت‌وگو کرد. تازه اصل